

پای سخن استاد ۴

تمایز حمل اولی و شایع

مجله نسیم خرد بر آن است در هر شماره بخشی را به بازتاب دیدگاه‌های مدیر محترم مرکز آموزش تخصصی فلسفه اسلامی، استاد فیاضی حفظه‌الله اختصاص دهد. به همین منظور بخش چهارم این مجموعه با عنوان «تمایز حمل اولی و شایع» تقدیم می‌گردد.

حضرت عالی معتقدید اگر مفهوم موضوع همان مفهوم محمول باشد، حمل اولی و اگر واقع موضوع همان واقع محمول باشد، حمل شایع است منظور شما از این‌همانی مفهومی و این‌همانی واقعی چیست؟ استاد: اگر در حمل، معنای موضوع همان معنای محمول باشد، می‌شود حمل اولی و اگر معانی دوتا باشند و واقع آنها یکی باشد، می‌شود حمل شایع.

در حمل اولی «مفهوم» دو تاست، یا «معنا»؟

استاد: زمانی می‌گفتم «مفهوم»، همان‌طور که دیگران می‌گویند؛ اما «مفهوم» لفظ مشترک است؛ چراکه هم به صورت ذهنی گفته می‌شود و هم به آن چیزی که آن صورت ذهنی از آن حکایت می‌کند؛ برای نمونه، گاه می‌گویند «آب را فهمیده‌ام» و گاه می‌گویند «هر مفهومی را اگر با وجود بسنجید، یا وجود برای آن ضرورت دارد یا ندارد». منظور از «مفهوم» در دومین مورد، صورت ذهنی نیست؛ زیرا همه صورت‌های ذهنی ممکن‌اند. در این حالت «مفهوم» یعنی آنچه صورت ذهنی از آن حکایت می‌کند.

می‌پذیریم که می‌توان حمل اولی را حملی دانست که در آن «معنای موضوع همان معنای محمول است»؛ ملاصدرا نیز در کتاب مشاعر مبنای حمل اولی ذاتی را «اتحاد در معنا» دانسته است.^۱ اما مراد شما از «واقع» چیست؟

۱. صدرالمتهین، المشاعر، ص ۱۳.

استاد: «واقع»، یعنی آنچه در فارسی از آن به «واقعیت» تعبیر می‌شود و همان «نفس الامر» است. همچنین باید توجه داشت که «واقع» دو قسم دارد: حقیقی و اعتباری. «واقع حقیقی» نیز خود بر دو قسم است: وجود و عدم. همه هستی‌ها واقعیت‌اند، مانند وجود این فنجان یا وجود این چای در فنجان. اما همان‌طور که وجود موی پشت دست یک واقعیت است، عدم موی کف دست نیز یک واقعیت است، آن‌هم «واقعیت حقیقی»؛ زیرا اگر بپرسم کف دست من «وجود مو» هست؟ می‌گویید نیست. باز می‌پرسم حال که «وجود مو» نیست، «عدم مو» هست یا نه؟ اگر بگویید «عدم مو» هم نیست، ارتفاع نقیضین لازم می‌آید. توضیح بیشتر اینکه همه موجودات محدود در محدوده وجودی خودشان وجود دارند. اساساً محدود یعنی همین که مثلاً اگر از سطح داخلی بدن من بیرون برویم، «وجود من» نیست می‌شود. اما در همین حال بر سر «عدم من» چه می‌آید؟ هست یا نیست؟ باید بگویید «هست» و این سخن شما مبتنی بر اعتبار هم نیست؛ بلکه واقعیت است؛ یعنی این‌گونه نیست که کسی اعتبار کند «عدم من» در خارج از ظرف وجودم هست، بلکه واقعاً این‌طور است؛ زیرا محدودیت یعنی همین. به عبارت دیگر «محدودیت» یعنی اینکه تا حدی این وجود هست و از آنجا به بعد عدمش؛ یعنی از آنجا به بعد «نیست». این بود توضیح «عدم واقعی».

فقط یک وجود هست که «عدم واقعی» ندارد و آن وجود، خداست؛ زیرا وجود لایتناهی است و وجود لایتناهی، نمی‌تواند «عدم واقعی» داشته باشد؛ چراکه هر جا را بخواهید برای او عدم در نظر بگیرید، «عدم او» در آنجا نیست و فرض ندارد؛ اما هر موجود دیگری جز حق تعالی، در کنار وجود واقعی‌اش، عدمی واقعی نیز دارد؛ زیرا در محدوده وجودی خویش هست و در خارج از محدوده‌اش نیست؛ پس «عدم»، «واقع حقیقی» است؛ یعنی واقعیتهایی که قوامش به اعتبار، لحاظ و قرارداد ما نیست. پس واقعیت حقیقی دارای دو قسم «وجود» و «عدم» است که نخستین قسم آن، یعنی «وجود»، همه موجودات را فرا می‌گیرد و دومین قسم آن، یعنی «عدم»، تمامی معدومات را.

همچنین باید توجه داشت همان‌گونه که وجود عالمی دارد، عدم نیز عالمی دارد؛ متها این دو عالم در هم‌اند؛ یعنی همان جایی که عالم وجودهاست، عالم عدم‌ها نیز هست؛ برای نمونه، در همین عالمی که عالم وجود خوانده می‌شود، هم وجود فنجان هست و هم عدم آن؛ متها وجود فنجان در ظرف محدود آن هست، درحالی‌که عدمش در ظرفی بسیار وسیع تحقق دارد؛ زیرا از ظرف فنجان به بعد تا هر کجا بروید، عدم این فنجان هست. پس ظرف عدم با ظرف وجود تداخل دارند؛ یعنی همان‌جا که ظرف وجود هست، همان‌جا ظرف عدم نیز هست. باز هم توجه کنید که نباید برای عالم عدم، عالمی بالاتر از عالم وجود در نظر گرفته شود. البته اگر وجود محدود می‌بود، شاید می‌توانستیم بعد از عالم وجود، در عالمی برای «عدم» نظر بگیریم. اما وجود

محدود نیست؛ زیرا دست‌کم یک وجود لایتناهی در کار است؛ بنابراین برای عدم جایی جز درون وجود نداریم. عالم عدم، درون عالم وجود است و این یکی از مسائل اساسی فلسفه شمرده می‌شود. پس اگر عالم را عوض کنیم و به عالم بالاتر برویم، آنجا وجود همه چیز را پر کرده است؟ استاد: نه، آنجا هم عدم هست، ولی عدم مطلق نیست؛ به عبارت دیگر، نمی‌توان جایی را یافت که آنجا هیچ چیز نباشد؛ زیرا وجود حق لایتناهی جایی برای عدم مطلق باقی نمی‌گذارد؛ بنابراین همان‌گونه که وجود واجب، واجب‌الوجود است، عدم مطلق نیز، بنا بر رأی همه فلاسفه ما، از ممتنعات است؛ پس جایی که هیچ چیز نباشد - حتی اینکه جایی را فرض کنید که در آنجا هیچ چیز نباشد - مقبول نیست.

«واقع اعتباری» چیست؟

استاد: «واقع اعتباری» نیز دو قسم است: اعتبارات عقلی و اعتبارات عقلایی. «اعتبارات عقلی» که به آنها «اعتبارات نفس‌الامری» نیز می‌گویند، چیزهایی‌اند که قوامشان به قرارداد عقل یا چینش برنامه‌ای خاص نیست؛ بلکه عقل آنها را بدون هیچ قراردادی می‌فهمد؛ برای نمونه، عقل می‌تواند «وجود» را از «فنجان موجود» تفکیک کند و چنین قضاوت نماید که این فنجان که وجودش را از آن تفکیک کردیم، اکنون وجود ندارد. عدم هم که از همان اول نداشت؛ زیرا فنجان «موجود» بود، پس با نظر به خودش، نه موجود است و نه معدوم. اگرچه این حقیقتی است که فنجان من حیث فنجان نه موجود است و نه معدوم، اما این حقیقت در عالم واقعیت‌های حقیقی جای ندارد؛ بلکه در عالم واقعیت‌های اعتباری قرار می‌گیرد.

پس عقل می‌تواند یک موجود را هزارگونه لحاظ کند و بر این اساس احکامی صادر نماید؛ مانند این حکم که «ماهیت من حیث هی» وجود ندارد و معدوم هم نیست. اما این حکم مربوط به عالم حقیقت نیست؛ زیرا در آن عالم، هر چیزی یا باید وجود داشته باشد یا عدم. آنچه را حاصل این عملکرد عقل است، مانند «فنجان من حیث فنجان» که اکنون خالی از وجود و عدم است، «اعتبار عقلی» می‌گوییم. «اعتبار عقلایی»، مثل مالکیت، زوجیت و مانند آن، یعنی چیزهایی که با انشائات عقل و قرارداد حاصل می‌آید. قرارداد در جایی بر این است که اگر این مقدار پول بدهید و فنجان را بگیرید، مالک می‌شوید؛ اما ممکن است در جامعه‌ای چنین باشد که با پرداخت هر مبلغی، مالک فنجان نمی‌شوید و فقط حق تصرف پیدا می‌کنید؛ چرا که آنها مالکیت را عمومی می‌دانند.

آیا با این اوصاف «واقع» در برابر «معنا» قرار می‌گیرد؟

استاد: پیش از آن باید توضیحاتی درخصوص «معنا» داده شود. مثلاً تصور فنجان، امری

ذهنی است که معمولاً بدان «مفهوم» گفته می‌شود؛ یعنی علم حصولی را «مفهوم» می‌گویند، و اینکه ما از استعمال «مفهوم» در این زمینه پرهیز کردیم به همین دلیل است؛ یعنی اینکه گاه «مفهوم» به معنای تصور است. هر تصویری چیزی را نشان می‌دهد؛ زیرا شأن هر تصور و علمی حکایت است. همین که آب را تصور کردید، این تصور به شما چیزی را نشان می‌دهد که ما اسم آن را معنا می‌گذاریم. پس «معنا» یعنی چیزی که قابل تصور است و تصور ما از آن حکایت می‌کند و لفظ نیز برای آن وضع می‌شود؛ یعنی وقتی می‌خواهید لفظ «آب» را وضع کنید، این لفظ را برای تصور آب وضع نمی‌کنید؛ بلکه آن را برای چیزی وضع می‌کنید که تصور شما از آن حکایت می‌کند و آن را نشان می‌دهد؛ یعنی لفظ «آب» وضع شده است برای آن چیزی که در این فنجان است.

اما گاه شما تصویری از یک امر جزئی دارید؛ مثل تصویری که از فرزندتان دارید؛ در اینجا «معنا» همان شخص است، پس لفظ را هم برای همان شخص وضع می‌کنید؛ مثل اینکه اسم فرزندتان را «حسین» می‌گذارید. وقتی کسی می‌گوید «حسین» بیا، منظورش این نیست که تصور، من بیا؛ بلکه منظورش آن چیزی است که این تصور از آن حکایت می‌کند. البته هنگام وضع، هم باید آن بچه تصور شود و هم آن لفظ؛ اما آنچه وضع می‌شود، تصور لفظ نیست؛ بلکه خود لفظ است. اگرچه لفظ تصور می‌شود، ولی تصور، وسیله‌ای است برای اینکه بتوان لفظ را وضع کرد؛ زیرا اگر تصور و فهمی از لفظ در کار نباشد، نمی‌توان آن را وضع کرد؛ همان‌طور که در آن طرف نیز لفظ برای معنا وضع می‌شود و نه برای تصور معنا؛ لذا وقتی می‌گوییم «حسین»، یعنی آن آقا؛ آن فرزند؛ آن شخص. این همان «جزئی» به گفته فلاسفه است؛ اما در «کلی»، وضع لفظ برای چیزی است که «جنس» نامیده می‌شود؛ مثلاً «آب» وضع می‌شود برای جنس آب؛ خواه این آب در حوض باشد، خواه در فنجان و خواه در چیز دیگری. در این حالت «معنا» همان جنس آب است. نکته‌ای که باید در اینجا بدان توجه کرد این است که لازم نیست این معنا وجود داشته باشد؛ بلکه می‌تواند وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد؛ مثلاً زمانی که گفته می‌شود «دایناسور وجود ندارد»، این حکم نه از آن لفظ «دایناسور» است و نه تصور آن؛ زیرا لفظ و تصور «دایناسور» هر دو موجودند؛ بلکه آنچه حکم «وجود ندارد» در خصوص آن است، همان «معنا» است. این مطلب شرح این سخن فلاسفه است که «ماهیت، هم با وجود سازگار است و هم با عدم» و در این خصوص، یعنی «دایناسور»، معدوم است. پس «دایناسور» وجود ندارد. اما معانی دیگری هم داریم که

موجودند؛ مانند انسان. همان‌طور که «دایناسور» وجود دایناسور را نشان نمی‌دهد و فقط معنای آن را، خالی از وجود و عدم، نشان می‌دهد، «انسان» نیز وجود را نشان نمی‌دهد و این محمول شماسست که به شما می‌گوید انسان وجود دارد، و اگر آن محمول نباشد، انسان، فقط انسان را نشان می‌دهد؛ انسانی که می‌تواند موجود یا معدوم باشد. پس «معنا» عبارت است از آن چیزی که صورت ذهنی ما آن را به ما نشان می‌دهد؛ خواه وجود داشته باشد، خواه وجود نداشته باشد.

آیا این معنا از «معنا» در متون فلاسفه یافت می‌شود؟

استاد: بله، بسیار فراوان یافت می‌شود و حتی تفاوت بین «مفهوم» و «معنا» در کلمات ایشان هست؛ منتها گاه به شکل استطرادی بیان شده و فصل مستقلی به آن اختصاص نیافته است که خوب بود اختصاص داده می‌شد؛ زیرا این مطلب یکی از مسائل کلیدی است.

رابطه «معنا» با کلی طبیعی چیست؟

استاد: خود کلی طبیعی است. ما می‌گوییم خود «معنا» کلی است. وقتی گفته می‌شود «زید انسان است»، منظور این نیست که زید تصور انسان است؛ بلکه منظور این است که زید آن چیزی است که این تصور از آن حکایت می‌کند. از سوی دیگر، آن «انسان» هم که جنس انسان است، همان طبیعت کلی موجود در افراد است.

«مصدق» و «فرد» چیست؟

استاد: «مصدق» همان «معنا» است؛ البته به صورتی که به یک قید مقید گردد؛ مثلاً «انسان عالم»، مصدقی از «انسان» است. قیود عرضی که به «انسان» ملحق می‌گردد، مصداق‌های آن را رقم می‌زند. البته مصداق، تنها با قیودی که قید هستند، یعنی قیودی که مقداری از وسعت معنا می‌کاهند درست می‌شود که این قیود، دو قسم‌اند:

۱. قیودی که وقتی به معنا ملحق می‌گردند، باز هم کلیت معنا حفظ می‌شود؛ مثل «انسان عالم»؛

زیرا با اینکه خودش یک مصداق است، اما باز مصداق فراوانی دارد؛

۲. قیودی که معنا را جزئی می‌کند؛ مانند «این» یا «متشخص» در «این انسان» یا «انسان متشخص».

انسان متشخص فقط یک نفر است و «فرد» یعنی آن معنایی که قید تشخیص را دارد؛ پس فرد، قسمی از مصداق است. بنابراین «مصدق» یعنی معنا با هر قیدی و «فرد» یعنی معنا با قید تشخیص.

پس حمل اولی یعنی اینکه مفهوم موضوع همان مفهوم محمول باشد؛ حمل شایع چیست؟

استاد: حمل شایع در جایی است که موضوع و محمول دو معنا داشته باشند، ولی واقع آنها یکی باشد.

اما حضرت عالی در مقاله خویش همین تعریف را برای حمل اولی آورده و معتقدید که

تعبیر «بالحمل الاولی» مشترک لفظی است. گاهی قید قضیه واقع می‌شود و آن هم در جایی است که موضوع و محمول به یک معنا باشد؛ مثل اینکه می‌گوییم: «انسان، انسان است بالحمل الاولی» و «آب، آب است بالحمل الاولی». در چنین مواردی منظور این است که مفهوم موضوع همان مفهوم محمول است یا واقع موضوع همان واقع محمول؛ درحالی‌که، در قضیه «آب سرد است بالحمل الاولی» و «انسان ناطق است بالحمل الاولی» نمی‌خواهیم بگوییم موضوع همان محمول است، بلکه مفاد قضیه آن است که موضوع و محمول مصداق واحد دارند. اما گاهی تعبیر «بالحمل الاولی» قید موضوع یا محمول واقع می‌شود؟^۱

استاد: از نظر من حمل اولی این است که معنای موضوع و محمول یکی باشد. اما پیش کشیدن «واقع» برای بیان حمل شایع بود. این سخن که در مقاله مزبور آمده است، درست نیست و این مقاله دست‌نوشته من نیست و از متن سخنان من برداشت شده که ظاهراً سوء تعبیری در آن رخ داده است؛ زیرا من تا به حال مقاله‌ای در این باره ننوشته‌ام. البته باید توجه داشت که هر جا معنای موضوع همان معنای محمول باشد، واقعه هم همان است؛ اما چنین اراده‌ای در حمل اولی نمی‌شود. پس تعریف حمل اولی این شد که معنای موضوع و معنای محمول یکی است و تعریف حمل شایع نیز این است که معنای موضوع و معنای محمول مغایر است، ولی در واقع یکی هستند یا به واقع واحد موجودند یا واقعه‌شان یکی است؛ به عبارت دیگر، حمل شایع در جایی است که دو معنای متغایر، واقع واحد داشته باشند.

بر اساس دیدگاه شما آیا در گزاره «انسان انسان است» نمی‌توان لحاظ حمل شایع کرد؟ می‌خواهم بدانم تغایر در تعریف حمل شایع مؤلفه‌ای است که باید رعایت شود و نمی‌توان در «انسان انسان است» چنین ملاحظه‌ای کرد؟

استاد: بله، در گزاره «انسان انسان است» نمی‌توان ملاحظه حمل شایع کرد.

بنا بر آنچه از «واقع» و «معنا» گفتید، این دو درباره «زید» یا «حسین» یکی می‌شوند؟ استاد: بله.

اگر حمل اولی را «اتحاد در معنا» بدانیم و حمل شایع را «اتحاد در واقع»، با توجه به یکی شدن «واقع» و «معنا» درخصوص مثلاً «حسین»، در این گزاره که «حسین حسین است» حمل اولی در کار است یا حمل شایع؟

استاد: مسلماً حمل شایع نمی‌تواند در کار باشد؛ زیرا معنای موضوع و محمول در چنین گزاره‌ای یکی است.

۱. رک: غلامرضا فیاضی، «وجود ذهنی در فلسفه اسلامی»، معارف عقلی، ش ۶، تابستان ۱۳۸۶، ص ۹-۱۷.